

زیخرا

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی

سال هشتم / شماره دوم / پیاپی ۱۵ / پاییز - زمستان ۱۴۰۱

تحلیل تطبیقی آرای ویتگنشتاین و فارابی

دربارهٔ زبان و معنا^۱

عیسی متقی زاده^۲

کوروش فریدون پور^۳

پرینیان هوشنگی ماهر^۴

چکیده

معنای زبان هدف اصلی در پژوهش‌های زبانی است. ویتگنشتاین دو دیدگاه نسبت به زبان داشت: اول، زبان را تصویری از عالم می‌دانست؛ یعنی واژگان ارجاع‌ناپذیر به محسوسات را بی‌معنا می‌پنداشت؛ دوم، معنای زبان را تابع کارکرد آن در بازی‌های زبانی مخصوص کاربران آن می‌دانست. فارابی نیز زبان را فقط مافی‌الضمیر در انسان می‌دانست و بر این باور بود که قصد گوینده، که برای معانی به کار می‌رود و در قالب لفظ گنجانده می‌شود، همان زبان است. از دید او، معانی موجودند و الفاظ نزد ملت‌ها قراردادی‌اند. این پژوهش با رویکرد توصیفی - تطبیقی نظریات ویتگنشتاین و فارابی درباره زبان و معنی را تحلیل کرده و وجوه تفاوت و تشابه آن‌ها را نشان داده است. فارابی دو نظریه در مورد الفاظ داشت که با دیدگاه اول و دوم ویتگنشتاین سازگار بود. همچنین هر دو اندیشمند، زبان را محور اصلی فلسفه می‌دانستند و بر این باور بودند که کار اصلی فلسفه ابهام‌زدایی از زبان است، اما ویتگنشتاین در آغاز برخی گزاره‌ها را بی‌معنا تلقی می‌کرد و فارابی معنای موجود در جهان می‌دانست. ویتگنشتاین دستور زبان را به‌عنوان علمی عملی نمی‌پذیرد و آن را تابع معنی می‌داند، اما فارابی علم نحو را علمی مستقل و هم‌سو با منطق می‌شمارد؛ به نظر او هر منطقی برای بیان نظریات خود نیازمند دستور زبان است تا به معنای صحیح برسد.

کلیدواژه‌ها: زبان، معنا، ویتگنشتاین، فارابی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳/۷/۱۴۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۲۲/۹/۱۴۰۱

۲. (نویسنده مسئول) استاد زبان و ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس (motaghizadeh@modares.ac.ir)

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس (kwrsh033@gmail.com)

۴. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس (p_maher@modares.ac.ir)

۱. مقدمه

زبان بزرگ‌ترین نظام در هستی و زندگی اجتماعی بشر است و تعریف دقیق آن کاری بس دشوار است. دانشمندان و فیلسوفان زیادی در باب تبیین دقیق معنای زبان کوشیده‌اند که بحث در مورد تک‌تک آن‌ها هدف این پژوهش نیست. در این تعریف‌ها مشترکاتی هست که از مهم‌ترین آن‌ها ایجاد ارتباط بین افراد است. نوآم چامسکی می‌گوید: «مراد ما از زبان مجموعه‌ای کران‌دار یا بی‌کران از جمله‌هایی خواهد بود که ممکن است هر یک از آن‌ها درازای محدودی داشته باشند و خود مجموعه‌ای از اجزای مرکب باشند» (چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۱). پس می‌توان گفت زبان اساساً از جملاتی تشکیل شده که هدف آن ایجاد ارتباط بین جوامع بشری است، اما بدون شک برای ایجاد ارتباطی صحیح، هر جمله یا واژه در یک زبان باید دارای معنایی باشد؛ یعنی معنا حلقه وصل بین جملات و واژگان یک زبان و دنیای بیرون آن است.

معنا از ریشه عَنَى است به معنای آرز و آنچه لفظ و جمله بر آن دلالت دارد (أنیس، ۱۳۹۲: ریشه عنی) و نیز به معنای مضمون در مقابل لفظ است که در باطن وجود دارد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل معنا). هر جمله معنادار خود دارای اجزایی است که معنا دارند و فقط بر یک معنای مشخص دلالت دارند (لایکن، ۱۳۹۹: ۴)؛ پس واژه‌ها هر کدام دارای معنایی اند و آنگاه که جمله را تشکیل می‌دهند، یک معنای واحد دارند.

اگر بخواهیم معنای عام‌تری از معنا ارائه دهیم، باید بگوییم معنا رابطه منطقی بین مبانی موجود در پهنه هستی است که در ذهن انسان جای گرفته است. اگر یک جمله براساس مبانی دستوری، ولی مخالف با جهان هستی باشد، بدون معنا خواهد بود؛ مثلاً گزاره «من خورشید را از بازار خریدم» از لحاظ دستوری (نهاد، گزاره، فعل، مفعول و قیود) صحیح است، اما در تطبیق با واقعیت جهان هستی بی‌معنا خواهد بود (حمیده، ۱۳۹۴: ۹۴).

معنا نموداری از واقعیت ورای متن و ترسیم‌کننده و مبنای تمام تحلیل‌ها و استنتاجات از گزاره‌های آن است. کاوش عقلی در الفاظ، گزاره‌ها و ساختار متن برای رسیدن به عمق حقیقی و واقعی معنا، حکایت از ارزش معرفت‌شناختی آن دارد (مختاری، ۱۳۹۷: ۲۵).

هدف اصلی مطالعات زبانی رسیدن به معناست. در واقع، ما از لفظ به معنا می‌رسیم و ارتباط بین زبان و معنا ارتباطی محکم و موثق است؛ چراکه زبان ابزار ایجاد ارتباط بین معانی موجود در جهان هستی با ذهن انسان است.

معنا و ارتباط آن با زبان همواره در کانون توجه فیلسوفان جهان قرار داشته است. معنی در قالب کلمات شکل می‌گیرد و زبان، ابزار رسیدن به معناست. الفاظ و واژگان همواره بر معانی دلالت دارند و

تحلیل تطبیقی آرای ویتگنشتاین و فارابی دربارهٔ زبان و معنا

معنا رکن اصلی زبان است. موضوع اصلی مطالعات زبان‌شناسی و فلسفه زبان رسیدن به معناست؛ یعنی هدف اصلی در بیشتر پژوهش‌ها رسیدن به معنای صحیح است. معنا و زبان رابطه بسیار پیچیده و محکمی با یکدیگر دارند و نبود هر کدام، رکن دیگر را در سیاهی فرو می‌برد؛ زبان بدون معنا گویی موجودی بی‌جان است و معنا بدون زبان چون گوهری ناپیداست.

فیلسوفان زیادی در باب معنا نظریاتی ارائه داده‌اند، اما بدون شک ویتگنشتاین یکی از اثرگذارترین فیلسوفان زبان است که با نوشتن دو کتاب رساله منطقی - فلسفی و پژوهش‌های فلسفی انقلابی در پژوهش‌های معناشناسی ایجاد کرد. او با ارائه نظریه «ارجاع» در کتاب رساله و نظریه «بازی‌های زبانی» و «معنا به‌مثابه کاربرد» در کتاب پژوهش‌های فلسفی بر فلسفه زبان و نظریات پس از خود اثر گذاشت. در عالم اسلام نیز به جرئت می‌توان گفت فارابی از نخستین دانشمندانی بود که، به‌ویژه در کتاب احصاء العلوم و الحروف، در باب زبان و معنا و رابطه آن با ذهن و منطق به‌طور مطلق سخن گفت.

پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تطبیقی نظریات ویتگنشتاین و فارابی درباره زبان و معنی را تحلیل کرده و وجوه تفاوت و تشابه آن‌ها را نشان داده و کوشیده است به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- نگاه ویتگنشتاین به زبان و معنا چگونه است؟
- رابطه لفظ و معنا در دیدگاه فارابی چگونه است؟
- آرای ویتگنشتاین و فارابی دربارهٔ معنا و زبان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟

۲. پیشینه پژوهش

ویتگنشتاین به‌عنوان یک فیلسوف تحلیلی یکی از اثرگذارترین افراد در حوزه مطالعات زبان و معنا بود و در کشورهای مسلمان نیز فارابی کسی بود که به‌تفصیل پیرامون چیستی زبان و ماهیت و منطق زبان، جدا از نوع زبان، سخن گفته است. پیرامون دیدگاه‌های ویتگنشتاین و فارابی مقالات بسیاری نوشته‌اند که از میان آن‌ها مقالات ذیل با موضوع این پژوهش مرتبط است:

غروی (۱۳۸۵)، «ویتگنشتاین و نظریه معنا». این مقاله دیدگاه ویتگنشتاین به نظریه معنا را شرح می‌دهد و می‌گوید ویتگنشتاین در ابتدا نگاهی تصویری به زبان داشت و گزاره‌های غیرتجربی را بی‌معنا می‌دانست و سپس به زبان روزمره مردم پرداخت. نویسنده نظریه کاربرد معانی را شرح می‌دهد و دیدگاه‌های پوزیتیویستی را مرور می‌کند که با فلسفه متقدم ویتگنشتاین هم‌سوست. این مقاله تنها به شرح معناداری گزاره‌ها و دیدگاه‌های پوزیتیویستی پیرامون نظریات ویتگنشتاین پرداخته است.

مهدوی‌نژاد و دیگران (۱۳۹۴)، «ارتباط زبان و معنا در سنت فلسفه تحلیلی با تأکید بر آرای ویتگنشتاین». این مقاله در حوزه فلسفه تحلیلی به بحث در مورد زبان و معنا پرداخته و نظریات بزرگان

این نوع فلسفه مثل فرگه، راسل و مور را بررسی کرده و سپس آرای این سه فیلسوف را با آرای زبانی ویتگنشتاین تطبیق داده و وجوه تشابه و افتراق آن‌ها را بیان نموده است. نتیجه مقاله چنین است که آرای ویتگنشتاین در باب زبان و معنا تلفیقی از نظریات این سه فیلسوف بود و ویتگنشتاین در نظریه تصویری زبان، اتیسم منطقی و تمایل به زبان روزمره وام‌دار اسلاف خویش است. در عین حال، بخش‌های مهمی از اندیشه او مثل فرض معنایی خاص برای حالات امور، نگرش جدید به متافیزیک و دفاع از زبان روزمره با دیگران متفاوت است. آنچه از این مقاله با پژوهش حاضر هم‌سوست، فقط جنبه فلسفی آرای ویتگنشتاین است؛ چراکه این مقاله در حوزه فلسفه تحلیلی سخن گفته است.

نرگس زرگر (۱۳۹۸)، «بررسی ماهیت زبان در فلسفه زبان فارابی». این مقاله درباره رویکرد فارابی به موضوع زبان در حیطه فلسفه زبان و نیز ماهیت و چیستی زبان از دیدگاه فارابی صحبت کرده است. به نظر نویسنده، فارابی با طرح سه معنای نطق، سطوح زبان را درجه‌بندی کرده، اما معنای دقیقی از زبان ارائه نکرده است. زبان از دیدگاه فارابی ما فی الضمیر و مربوط به قصد گوینده است. نویسنده در کل به این نتیجه می‌رسد که رویکرد فارابی به زبان شناخت‌شناسانه است. این مقاله در باب معنای زبان از دیدگاه فارابی سخنی به میان نیاورده، بلکه از دیدگاه فلسفی به آرای زبانی فارابی نگاه کرده است. پژوهش‌های فوق به‌نوعی با پژوهش حاضر مرتبط‌اند، اما هیچ‌یک در مورد نظریات ویتگنشتاین و فارابی در باب زبان و معنا و معناداری زبان به تفصیل بحث نکرده‌اند و آرای این دو فیلسوف در این حوزه را با هم تطبیق نداده‌اند.

۳. ویتگنشتاین

ویتگنشتاین از اثرگذارترین فلاسفه قرن بیستم به شمار می‌آید که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فلسفی او رابطه زبان با جهان و معناست (موسوی کریمی، ۱۴۰۰: ۶۸). ویتگنشتاین دو بار در طول حیات فلسفی خود اثرگذار بود و در هر دو دوره نگاهی تازه به زبان و معنا داشت. دوره اول را ویتگنشتاین متقدم و دوره دوم را ویتگنشتاین متأخر می‌نامند. اندیشه‌های او در دوره اول در رساله منطقی - فلسفی (تراکتاتوس) گرد آمده است و در دوره دوم در کتاب پژوهش‌های فلسفی طرح شده است.

ویتگنشتاین در رساله منطقی - فلسفی با بیان نظریه تصویری بودن زبان، حدود زبان را نمایانگر حدود جهان می‌داند. از دیدگاه او جهان تا جایی وجود دارد که در قالب زبان گنجانده شود؛ در نتیجه، زبان تعیین‌کننده حد معرفت برای ویتگنشتاین است و ابزاری است که با آن، واقع نمایان می‌شود، اما او در کتاب پژوهش‌های فلسفی با ارائه نظریه کاربردی معنا و بازی‌های زبانی، فهم معنای کلمات را منوط به استعمال آن‌ها در موقعیت‌های مختلف می‌داند و طبق این نظریه، واژه‌های خارج از متن بدون معنا به شمار می‌آیند (مهدوی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۲۴).

۱-۳. ویتگنشتاین متقدم

ویتگنشتاین در کتاب رساله خود مرز مشخصی برای معنا ترسیم کرد: جهان هستی متشکل از امور واقعی است؛ مانند گزاره «گلی کنار درخت بید». کاربران با دیدن این صحنه واژه‌های منطقی را به کار می‌برند و چون گزاره ساخته شده با امور واقع در جهان هستی هم‌سوست و به عبارت دیگر، قابل ارجاع است، آن گزاره معنادار است (دباغ، ۱۳۹۳: ۲۴). ویتگنشتاین در این کتاب، جهان و زبان را مرکب از امور بسیطی می‌داند که بین اجزای بسیط آن دو تناظر وجود دارد؛ به این صورت که نام‌ها که از طریق زبان بیان می‌شوند، اجزای تشکیل‌دهنده قضایا هستند و در برابر هر یک از آن‌ها شیئی قرار دارد. او معتقد است بین زبان و جهان امر مشترکی وجود دارد و به همین دلیل، زبان می‌تواند بازنمود واقعی داشته باشد (مهدوی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۲۴). امور واقع در دیدگاه او چیزی غیر از اشیا هستند و وظیفه زبان به تصویر کشیدن این امور واقعی است. بنابر این نظریه، ساختار هر گزاره صادق با ساختار عالم واقع مطابق است؛ یعنی از نظر منطقی، زبان و جهان گویی یک ساختارند (Wittgenstein, 1961: 422)؛ پس هدف این نظریه بیان چگونگی این مطابقت است.

ویتگنشتاین متقدم بر این باور بود که اگر مضمون اصلی گزاره مصداقی واقع و مطابق با جهان بیرون داشته باشد، آن گزاره واجد یک تصویر در دنیای واقعی است و در نتیجه معنادار است، ولو اینکه یک مؤلفه در این گزاره به‌طور مستقیم ارجاعی به خارج از واقعیت نداشته باشد (دباغ، ۱۳۹۳: ۲۶)؛ در گزاره «کتاب روی میز است»، «کتاب» و «میز» هر دو مصداقی در خارج و در جهان هستی دارند و گزاره «روی میز بودن» (روی چیزی قرار داشتن) مصداق واضحی در عالم خارج ندارد، با این حال، گزاره «کتاب روی میز است» تصویر معناداری از عالم خارج به ما می‌دهد و در نتیجه معنادار است؛ یعنی صدق و کذب در این مورد ارجاع خارجی است. به عبارت دیگر، اگر گزاره‌ای مدلول محقق واقعی داشته باشد، معنادار است و اگر نداشته باشد، بی‌معناست.

به نظر ویتگنشتاین، هم زبان و هم جهان دارای ساختارهایی‌اند و نام‌ها اجزای نهایی تشکیل‌دهنده زبان‌اند و هر سطح از زبان با هر سطح از جهان ارتباط دارد و منطبق است. از نظر او زمانی که نام‌ها با یکدیگر ترکیب می‌شوند، گزاره‌های مقدماتی را تشکیل می‌دهند و هر یک از گزاره‌های مقدماتی به یک گزاره اصلی می‌رسد که آن گزاره اصلی مطابق با واقعیت جهان است و در نتیجه آنجاست که ما به معنای صحیحی از زبان می‌رسیم (گرینلینگ، ۱۳۹۴: ۶۰، ۶۱).

ویتگنشتاین بر این باور است که متقدم گزاره‌هایی مانند گزاره‌های اخلاقی و دینی اساساً بی‌معنا هستند؛ چراکه هیچ ارجاعی به جهان خارج ندارند و گزاره‌های اخلاقی نمی‌توانند معنادار باشند، بلکه این نوع از گزاره‌ها حاکی از نگرش فرد به عالم است (دباغ، ۱۳۹۳: ۲۸). بر مبنای نظر ویتگنشتاین

متقدم، زبانمند بودن انسان در امور فرهنگی و اجتماعی نادیده گرفته می‌شود و در این دیدگاه، زبان صرفاً ابزار تفکر و رسیدن به صدق و کذب قضایاست و شأن نشانه‌ای دارد و جملات و واژگان نیز صرفاً به‌منظور بازنمایی واقع مورد توجه قرار گرفته‌اند (مهدوی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۲۵). ویتگنشتاین معتقد است هر جمله بازنماینده یا توصیف‌کننده یک وضعیت است که حالات امور واقعی را در جهان بازگو می‌کند.

۱-۱-۳. معناداری پوزیتیویستی

جریان‌های پوزیتیویستی یکی از جریان‌های فلسفی هم‌سو با ویتگنشتاین متقدم است. در واقع، معیار معناداری از نظر پوزیتیویست‌ها معناداری تجربی است؛ طوری که گزاره (P) برای شخص (S) معنا دارد، اگر و تنها اگر شخص (S) بداند که چگونه آن گزاره را تحت هر نوع مشاهده حسی تأیید یا رد کند، آن گزاره معنادار است و در غیر این صورت بی‌معناست (Schlick, 1996: 41). از نگاه پوزیتیویست‌ها گزاره‌های اخلاقی و دینی بی‌معنا و مهم‌اند؛ زیرا به شکل تجربی نمی‌توان آن‌ها را آزمود؛ چراکه از دیدگاه آن‌ها جمله‌های اخلاقی توصیفی نیستند، بلکه توصیه‌ای‌اند (موسوی کریمی، ۱۴۰۰: ۷۲). وقتی گفته می‌شود: «بخشنده‌گی خوب است» معنای توصیفی ندارد، بلکه به این معناست که «بخشنده باش». از نظر آنان دستور زبان نیز گول‌زننده است و معنای هر گزاره که هدف آن بیان امری در عالم واقع است، مرکب است از معنای مربوط به بخش زبانی و معنای مربوط به بخش واقع‌نمایی آن (Carnap, 1959: 61). به عبارت دیگر، پوزیتیویست‌ها جملاتی را دارای معنا می‌دانند که هم از لحاظ ساختار نحوی صحیح باشند و هم از نظر تجربی قابل آزمودن.

اصل دیدگاه ویتگنشتاین متقدم درباره زبان و معنا، در نظریه ارجاعی خلاصه می‌شود و به دو نوع تقسیم می‌شود: در نگاه اول، یک گزاره یا یک واژه وقتی معنادار است که مصداقی غیر از خودش در عالم واقع داشته باشد و در نگاه دوم، معنای یک گزاره دقیقاً همان چیزی است که واژه به آن ارجاع داده می‌شود و بتوان آن‌ها را آزمود؛ یعنی معنا رابطه بین واژه و گزاره با مصداقش در جهان خارج است (آلستون، ۱۳۹۹: ۳).

۲-۳. ویتگنشتاین متأخر

ویتگنشتاین متأخر با گردآوری کتاب پژوهش‌های فلسفی، در واقع، برخی از نظریات ویتگنشتاین متقدم را نقد کرد و دو نظریه بسیار مهم در این دوره مطرح کرد: «کاربرد معانی» و «بازی‌های زبانی». به این ترتیب، معنای زبان در فلسفه دوم ویتگنشتاین به‌واسطه وجود در زندگی ظهور می‌کند؛ پس می‌توان گفت زبان معنای خود را از روش مشترک زندگی افراد به دست می‌آورد و نگاهی تازه به تعریف معنا و زبان ارائه می‌دهد (زندیه، ۱۳۸۶: ۶۵).

ویتگنشتاین متأخر رویکرد ذات‌گرایانه به معانی را کنار گذاشت. در این رویکرد، واژه‌ها باید معنایی منفرد، ذاتی، معین و واحد داشته باشند و گزاره‌ها باید امور عینی را توصیف کنند، اما از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، اصرار بر یکسان بودن گزاره‌ها با ساختار عالم در کلیت خود بی‌اساس است و چنین نیست که نظریه معنا کاملاً نادرست باشد، بلکه در همه‌جا صادق نیست (موسوی کریمی، ۱۴۰۰: ۸۲). در واقع، دیدگاه ویتگنشتاین متأخر به زبان دیدگاهی توانمند است؛ یعنی دیدگاه طبیعی آن است که بگوییم فهم زبان، فرایند ذهنی است که با فعالیت زبانی ما همراه است (گرینلینگ، ۱۳۹۴: ۱۱۳) و این یعنی زمانی که ما سخن می‌گوییم، چیزی در ذهن ما می‌گذرد که دریافت معنای نشانه‌های به‌کاررفته را تشکیل می‌دهد. براساس این دیدگاه، زبان نه یک فرایند که یک توانایی است.

۳-۲-۱. معنا به‌مثابه کاربرد

از نظر ویتگنشتاین، هر کلمه یا جمله معنای مشخص و معینی ندارد، بلکه معنای یک کلمه یا یک گزاره برحسب کارکردهای آن در زبان متعارف متعدد است و معنای جمله نیز براساس متنی که در آن بیان می‌شود، مشخص می‌شود (فهمی زیدان، ۱۳۹۸: ۱۴۶). نظریه کاربرد معنا را می‌توان این‌طور بیان کرد که از معنا سؤال نپرسید بلکه از کاربرد سؤال پرسید. به نظر ویتگنشتاین متأخر، بخش مهمی از معنای زبان در کنش‌های کاربران آن زبان وجود دارد؛ یعنی معنای یک واژه صرفاً ساختار تصویری آن نیست، بلکه نحوه استفاده از یک واژه در زبان بخش مهمی از معنای آن واژه در زبان است (موسوی کریمی، ۱۴۰۰: ۸۳)؛ یعنی معنای یک زبان درک نمی‌شود مگر زمانی که چگونگی استفاده از آن درک شود.

نکته اصلی این است که معنای کلمه چیزی نیست جز کاربرد واژه‌ها از سوی مردم در زندگی روزمره‌شان. به اعتقاد ویتگنشتاین، تمام معانی برای یک واژه صحیح است، اما او تأکید می‌کند که برای فهم معنای درست باید به کاربرد آن در فضایی که کاربران آن زبان از آن استفاده می‌کنند، نگاه کنیم (Wittgenstein, 1953: 1-6). این تعریفی ساده و دقیق از معنا به‌مثابه کاربرد است.

این نظریه ویتگنشتاین بعدها باعث به وجود آمدن دانشی جدید در حوزه معناشناسی با عنوان کاربردشناسی شد (صفوی، ۱۳۹۹: ۴۲) که موضوع آن مطالعه زبان و مطالعه معنا با توجه به گوینده و شنونده است؛ به طور مثال در جمله «او به مدرسه رفت»، «او» در معنای جمله ضمیری است که بر شخص دلالت دارد، اما در کاربرد، فردی است که گوینده به آن اشاره دارد.

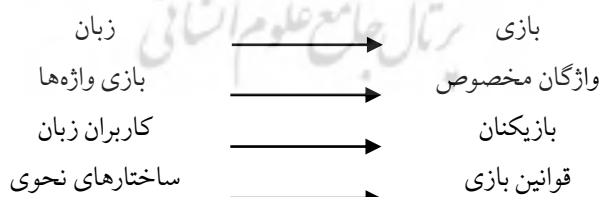
۳-۲-۲. بازی‌های زبانی

ظاهراً ویتگنشتاین پس از مشاهده عده‌ای که در حال بازی فوتبال بودند، نخستین جرقه‌های بازی‌های زبانی در ذهنش روشن شد و این فکر به ذهنش رسید که ما در زبان با واژه‌ها و جملات بازی می‌کنیم (malcolm, 1958: 65).

ویتگنشتاین به زبان نگاهی تازه داشت. از نظر او برای اینکه معنای یک واژه را بدانیم، باید به نقش آن در بازی‌های زبانی نگاه کنیم؛ یعنی همان‌طور که هر بازی واژگان و جملات و قوانین مخصوص خود را دارد، زبان نیز چنین است. ما امروزه شاهد روی کار آمدن بازی‌های زبانی جدیدی هستیم، مانند اینترنت و فضای مجازی که در درون خود انواع واژگان و جملات را دارند که سال‌ها قبل اصلاً وجود نداشتند و برعکس، پیشترها واژگان و جملاتی وجود داشتند که امروزه از دور خارج شده‌اند (Harris, 2002: 52). به‌طور کلی، می‌توان گفت برای اینکه معنای یک واژه در زبان مشخص شود، باید به نقش آن در بازی زبانی آن نگاه کنیم؛ یعنی صرفاً با دانستن معنای یک واژه نمی‌توان معنای اصلی آن را درک کرد، بلکه برای دریافت صحیح معنای آن باید آن را وارد بازی زبانی کنیم.

براساس نظریه بازی زبانی، واژه‌ها فقط یک معنا یا یک کاربرد ندارند، بلکه یک واژه بی‌نهایت کاربرد دارد. ویتگنشتاین نقش و کارکرد یک واژه در زبان را بازی زبانی می‌نامد (فهمی زیدان، ۱۳۹۸: ۷۸). کارکرد زبان فقط گزارش عالم واقع نیست، بلکه توصیف آن و ارجاع به آن هم هست. نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین با نحوه زندگی انسان‌ها بسیار مرتبط است؛ زیرا سبک زندگی افراد مانند بازی‌ها با یکدیگر متفاوت است. معنای یک واژه یک حساب دقیق منطقی نیست، بلکه کاربرد آن در بازی زبانی مخصوص معنای آن را تبیین می‌کند و همچنین معنای یک جمله براساس متن و موقعیتی که در آن مطرح می‌شود، متعدد است.

از طرفی، ویتگنشتاین بر این تأکید می‌کند که هر بازی دارای قانون مشخصی است و قواعد و ساختارهایی دارد (موسوی کریمی، ۱۴۰۰: ۸۴). به عبارت دیگر، نحوه استفاده از یک واژه در یک زبان همواره قانونمند و منظم است؛ یعنی استفاده از یک زبان پیرو نظم و قاعده خاصی است. به‌علاوه، هر شخص برای ورود به هر بازی باید قوانین آن را بداند. قواعد بازی‌های زبانی معادل ساخت‌های دستوری و نحوی زبان است که باعث قانونمندی زبان و درک صحیح معنا می‌شود و کاربران هر زبانی آن را به‌صورت فطری می‌دانند؛^۱ در نتیجه نظریه بازی‌های زبانی در یک نمودار خلاصه می‌شود.



شکل ۱. نظریه بازی‌های زبانی

۱. نظریه یادگیری فطری ساختارهای زبان را نوآم چامسکی مطرح کرد (برای اطلاع بیشتر رک. چامسکی، ۱۳۷۴).

تحلیل تطبیقی آرای ویتگنشتاین و فارابی دربارهٔ زبان و معنا

دستور زبان نیز از دیدگاه ویتگنشتاین در دو سطح قرار داشت: گرامر سطحی و گرامر عمقی. مراد ویتگنشتاین از گرامر معنای عادی این کلمه نیست، بلکه منطق فعالیت زبانی معین است (گرینلینگ، ۱۳۹۴: ۱۱۹). ویتگنشتاین می‌گوید قواعد گرامری زبان معنای کلمه تابع خود را تعریف می‌کنند و برای رد یا ابطال این قواعد باید نشان داد که کلمات تابع معنادارند یا خیر. به عقیده او اگر قرار است یک جمله که تابع قواعد گرامری است، معنا داشته باشد، کلمات تابع آن قواعد باید معنادار باشند (ارینگتون، ۱۳۹۶: ۱۵، ۱۶). به‌طور کلی، ویتگنشتاین هرگونه اعتباربخشی عملی به دستور زبان را رد می‌کند؛ چراکه از نظر او دستور زبان به ما طریق ساخت زبان را نمی‌گوید و قواعد زبانی از نظر او دل‌خواهی است. همچنین دیدگاه عام درباره منطق پیرامون دستور زبان نیز از نظر او نادرست است (گرینلینگ، ۱۳۹۴: ۱۳۲). از نظر ویتگنشتاین، اعمال الگوی قواعد منطق بر زبان زیان‌بار است؛ چراکه در قواعد حاکم بر زبان تنوع بسیار عظیمی وجود دارد؛ در صورتی که در منطق مجموعه‌ای منحصر به فرد وجود دارد که خود قواعد «زبان منطق» را تشکیل می‌دهد.

۴. فارابی

فارابی شاید نخستین فیلسوف بزرگ اسلامی باشد که حقیقتاً در باب زبان و معنا به‌صورت ویژه سخن گفته است. قبل از او نیز کسانی مثل خلیل بن احمد و سیبویه نیز رابطه زبان و معنا را طبیعی می‌دانستند (شریفی و عرفانیان قونسولی، ۱۳۹۱: ۲۶). فارابی در باب زبان می‌گوید: «علم زبان از عواملی است که انسان به هنگام آموختن مقدمات صناعات منطق به آن نیازمند است و موضوعات منطق نیز عبارت است از معقولات از آن جهت که بر الفاظ دلالت می‌کنند و الفاظ از آن جهات که دلالت‌کننده بر معقولات‌اند» (فارابی، ۱۳۸۹: ۱۰). فارابی اولین وظیفه فلسفه را ابهام‌زدایی از زبان می‌دانست. او در دو کتاب إحصاء العلوم و الحروف به تفصیل در مورد منطق، زبان و معنا سخن گفته و رابطه بین ذهن و زبان و معنا را مطرح کرده است.

۴-۱. ماهیت زبان و معنا

فارابی علم زبان را به‌طور کلی به دو قسمت اصلی تقسیم می‌کند: فراگرفتن الفاظ معنادار نزد ملل مختلف و شناخت حدود دلالت آن الفاظ؛ شناخت قوانین حاکم بر این الفاظ (فارابی، ۱۳۸۹: ۴۱). از نظر فارابی، الفاظ معنادار در هر زبانی به دو نوع مفرد و مرکب تقسیم می‌شوند؛ الفاظ مفرد یا بر امور عینی و واقعی دلالت دارند یا جنس و نوع اشیا را بازگو می‌کنند؛ مانند انسان، حیوان، سفید؛ و الفاظ مرکب (که در واقع همان گزاره‌ها و جملات‌اند)؛ مانند «انسان حیوان ناطق است» (همان: ۴۲). در واقع، فارابی هم برای واژه‌ها و کلمات و هم برای جملات و گزاره‌ها کلمه لفظ را انتخاب کرده است؛ گویا هر آنچه بر زبان می‌آید از نظر او ملفوظ است و در قالب لفظ گنجانده می‌شود.

زمانی که فارابی از نخستین مرحله مفاهمه سخن می‌گوید، پس از تبیین اشاره میان انسان‌ها، توضیح می‌دهد که اولین حروف و الفاظ برای محسوساتی به کار برده می‌شده که قابل اشاره باشند و سپس برای معقولاتی که بر پایه محسوسات قابل اشاره باشند؛ زیرا افراد هر معقول کلی با افراد کلی دیگر متفاوت است؛ پس لفظ بر معقولاتی دلالت می‌کند که افراد آن معقول است، نه محسوس (فارابی، ۱۹۸۶، ۱۳۷). فارابی در اینجا منشأ زبان را ادراکات حسی انسان می‌داند که به ادراکات کلی عقلی منتهی می‌شوند.

فارابی در کتاب الحروف درباره مقولات سخن می‌گوید. به نظر او مقولات، در قالب لفظ گنجانده می‌شوند و معنادار یا بی‌معنی‌اند. به عبارت دیگر، لفظی که بر زبان جاری می‌شود، در معنای کلی خود یا بر معنا دلالت می‌کند یا نه. در جایی دیگر، او لفظ مقول را فقط لفظ معناداری می‌داند که سه قسم است: اسم، فعل و حرف (همان: ۶۲، ۶۳). فارابی در باب مقولات به تفصیل بحث می‌کند و نتیجه بحث او این است که الفاظ بر معنا دلالت دارند؛ یعنی به چیزی لفظ می‌گوییم که دارای معنا باشد.

فارابی لفظ و معنا را از یکدیگر جدا کرده، می‌نویسد اگر در تعریف لفظ بگوییم لفظ مرکب از حروف است، صدای برخی حیوانات لفظ است، ولو اینکه ما اصلاً آن‌ها را نفهمیم، در حالی که بسیاری از این اصوات مرکب از حروف‌اند،^۱ در این صورت، اگرچه به آن‌ها لفظ می‌گویند، قراردادی‌اند (فارابی، ۱۹۶۰، ۳۱)؛ یعنی الفاظ و اصواتی که انسان‌ها ایجاد می‌کنند، از بحث زبانی انسان خارج است. درست است که هر دو ایجاد لفظی صوتی دارند، اما لفظ انسان بر معانی دلالت می‌کند و قراردادی بودن لفظ برای معنا را نشان می‌دهد.

فارابی خود مانند ارسطو زبان را قراردادی می‌داند و این را در شرح العبارة هم‌سو با تعاریف اسمی از دیدگاه ارسطو مطرح کرده است (همان: ۲۹). فارابی معتقد است زبان قراردادی با ساختار و ویژگی‌های طبیعی است. به عبارت دیگر، او معتقد است زبان قراردادی است، اما در امور طبیعی ریشه دارد؛ در توضیح این مطلب می‌توان گفت اصل علامت‌ها و حروف، چنان‌که در کودکان مشاهده می‌شود، طبیعت انسان است و استفاده از حروف و سپس ترکیب حروف جهت تشکیل لفظ نیز به طبیعت‌های گوناگون انسانی مربوط است که متأثر از محیط‌اند (زرگر، ۱۳۹۸: ۱۲۹). فارابی برای طبیعت خارج از ذهن انسانی ارزش بالایی قائل است.

فارابی در مورد ارجاع به معنا دو نظر اساسی دارد: ابتدا الفاظ و حروف برای محسوسات، یعنی چیزهای قابل اشاره، به کار می‌رود و پس از آن برای معقولاتی که بر پایه محسوسات قابل اشاره‌اند. در

۱. مراد فارابی در اینجا صداها یا اصوات حیواناتی نظیر طوطی یا کلاغ نیست، بلکه حیواناتی است که به اقتضای طبیعت از خود صدا ایجاد می‌کنند.

نتیجه، الفاظ بر معقولاتی دلالت می‌کنند که افراد آن‌ها معقول‌اند نه محسوس (فارابی، ۱۹۸۶، ۱۳۷). فارابی در آغاز زبان را مافی‌الضمیر می‌داند. طبق این نظر، آنگاه که انسان احساس کرد باید مافی‌الضمیر خود را برای دیگران تفهیم کند، بار اول از اشاره استفاده کرد (زرگر، ۱۳۹۸: ۱۳۴). پس زبان در دیدگاه فارابی همان مافی‌الضمیر در انسان است؛ یعنی انسان قصد می‌کند آنچه در ذهن خود دارد را به دیگری انتقال دهد؛ این قصد انسان از مافی‌الضمیر، همان زبان است؛ پس فارابی از زبان یک تعریف دقیق ارائه نمی‌دهد، بلکه زبان نزد او همان قصد در مافی‌الضمیر است.

فارابی این تعبیر را در کتاب الحروف به این صورت بیان کرده است: «و إذا احتاج أن يعرف غيره ما في ضميره أو مقصوده بضمير استعمال الإشارة أولاً في الدلالة على ما كان يريد ممن يلمس تفهيمه إذا كان من يلمس تفهيمه بحيث يبصر إشارته، ثم استعمال بعد ذلك التصويّب» (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۳۵)؛ یعنی احساس نیاز انسان برای تفهیم دیگران در مورد آنچه درون خود است و این یعنی زبان در نظر فارابی درونی است.

معنا نیز با لفظ رابطه طبیعی دارد. از دیدگاه فارابی، رابطه اسم و شیء طبیعی است، البته نه به این صورت که الفاظ بیانگر ذات اشیا باشند، بلکه به این معنا که اولین مبدع لفظ برای بیان حروف و الفاظ تعیین‌کننده است؛ بنابراین رابطه اسم و مدلول آن وضعی و قراردادی است (versteegh, 2005: 61)؛ پس از دیدگاه فارابی، اولین هدف از وضع زبان شباهت میان لفظ و معناست.

فارابی معتقد است الفاظ بر معقولات دلالت دارند و منظور از معقولات همان معنای موردنظر از مدلول است که برای ارتباط در قالب لفظ درمی‌آید؛ بنابراین تبدیل لفظ به معنا قراردادی است. همچنین فارابی در تأیید قراردادی بودن زبان این‌طور بیان می‌کند که چون دلالت‌های الفاظ قراردادی است، الفاظ در زبان ملت‌های گوناگون قراردادی‌اند، اما معقولات الفاظ مختلف نزد تمام ملت‌ها یکسان‌اند (زرگر، ۱۳۹۸: ۱۳۵). به عبارت دیگر مدلول و مصداق خارجی یک واژه در تمام زبان‌های دنیا مشابه است، اما افراد و کاربران هر زبان الفظی را برای مدلولات قرار داده‌اند که با یکدیگر تفاوت دارند؛ در نتیجه مدلول‌ها یکسان، اما الفاظ قراردادی‌اند.

۴-۲. دستور زبان و منطق

در دیدگاه فارابی، موضوع علم منطق چیزی است که منطق درباره آن‌ها قوانینی ارائه می‌دهد؛ یعنی همان معقولات و الفاظ. الفاظ از آن جهت که بر معقولات دلالت دارند، موضوع علم منطق به شمار می‌آیند (فارابی، ۱۳۸۹: ۵۸). فارابی منطق را مشتق از نطق می‌داند که شامل نطق فطری، معقولات یا نطق درونی و نیز نطق بیرونی می‌شود. او بر این باور است که علم زبان نزد هر ملتی بر هفت پایه

استوار است: الفاظ مفرد، الفاظ مرکب، قوانین الفاظ مفرد، قوانین الفاظ مرکب، قوانین درست نوشتن، قوانین درست خواندن و قوانین اشعار. او درباره قوانین الفاظ مرکب معتقد است علم این قانون بر دو نوع است: یکی قوانین اطراف اسم و فعل که در حال ترکیب به دست می‌آید و دیگری قوانین احوال ترکیب؛ یعنی قوانینی که چگونگی ترکیب را در زبان بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که علم نحو، در واقع، همان علم قوانین اطراف در الفاظ مرکب است (همان: ۴۵). فارابی در این قسمت از کتاب به قواعد دستور زبان عربی می‌پردازد و تقسیمات آن را بیان می‌کند و در آخر هم به چگونگی جمله‌بندی در زبان و رسیدن به زبان صحیح می‌رسد.

فارابی در تعریف منطق بر این باور است که پیروی از صناعات منطق خرد آدمی را ورزیده می‌کند و او را از خطا در معقولات بازداشته، به سوی راه صحیح هدایت می‌کند. همچنین او ترازوی خطاسنجی و دریافت حقیقت را علم منطق می‌داند (همان: ۵۱). از نگاه او، منطق این قدرت را به انسان می‌دهد که ملفوظات دارای معانی را با چینش صحیح کنار یکدیگر بچیند و یک گزاره سالم و صحیح ارائه دهد. آنچه در منطق به مسئله زبان مربوط می‌شود، دو تعبیر فارابی از علم منطق است: «تصحیح خطای دیگران» و «تصحیح خطای ما توسط دیگران»؛ زیرا منطق به کمک زبان تصحیح خطای ذهنی را تکمیل می‌کند (فارابی، ۱۳۸۹: ۵۲). در نتیجه، ممکن است با به کار گرفتن علم منطق در ذهن، کار اندیشیدن و خطاهای ذهنی ما تصحیح گردد، اما تا زمانی که به مرحله لفظ و زبان نرسد و مورد قضاوت دیگران قرار نگیرد، معلوم نمی‌شود که قوانین منطق تا چه اندازه به کار گرفته شده است.

فارابی علم منطق و علم نحو را از یک سو همگام و از سوی متفاوت می‌داند. او در تعریف علم منطق می‌گوید: «صناعات منطق به طور کلی قوانینی را به دست می‌دهند که پیروی از آن‌ها باعث استقامت خرد می‌گردد» و همچنین اضافه می‌کند که این صناعات انسان را از اشتباه و خطا در معقولات باز می‌دارد و بر این باور است که این صناعات با علم نحو تناسب دارند؛ چراکه نسبت منطق به عقل و معقولات مانند نسبت نحو با زبان و الفاظ است (فارابی، ۱۳۸۹: ۵۲)؛ یعنی منطق در معقولات و علم نحو قواعد یکسانی به دست می‌دهد.

از سوی دیگر، فارابی منطق و نحو را دو علم کاملاً جدا از یکدیگر می‌دند که هر کدام موضوع خاص خود را دارند. به باور او منطق به طور مستقل پیرامون زبان مطالعه می‌کند. علم منطق و نحو دو علم جدا از یکدیگرند، اما منطقی‌ها به نحوی‌ها وابسته‌اند؛ زیرا برای بیان نظریات خود باید از دستور زبان صحیح استفاده کنند (black, 2008: 338). به هر حال، منطق با زبان رابطه‌ای غنی دارد؛ زیرا هم نطق درونی و هم نطق بیرونی را دربرمی‌گیرد؛ در عین حال شباهت منطق و دستور زبان از این جهت است که هر دو به کلام نظم می‌دهند. در هر صورت، «رابطه دانش‌های نحوی و معناشناسی به گونه‌ای

تحلیل تطبیقی آرای ویتگنشتاین و فارابی دربارهٔ زبان و معنا ۲۱

است که اگر یکی از این دو به شکل درست به کار گرفته نشود، دیگری نیز به تأثیر از آن مخدوش و ناقص می‌شود» (خزعلی، ۱۳۹۱: ۱)؛ پس زبان بدون دستور زبان، که خود بر منطق استوار است، بی‌معنا خواهد بود.

۵. شرح گزاره‌ها

- نظریه ویتگنشتاین متقدم. گزاره: گربه روی قالیچه نشست.

طبق نظریه معناداری ویتگنشتاین متقدم علت معنادار بودن این جمله آن است که با آزمون تجربی قابل مشاهده و آزمایش است. «گربه» نام حیوانی است که در اذهان وجود دارد، می‌توان به آن اشاره کرد و نیز با چشم (حس بینایی) قابل مشاهده است؛ «قالیچه» نام یک شیء است که با حس لامسه و بینایی قابل آزمایش است؛ «روی» رابط بین «نشستن» و «گربه» است؛ «نشست» رابط بین «گربه»، «قالیچه» و «روی» است. گزاره فوق معنادار است؛ زیرا نمود بیرونی دارد و قابل آزمون تجربی است.^۱

۴۲۵۵۶: ۷ ی ۸۵۱۶.

این گزاره طبق نظریه ویتگنشتاین متقدم بی‌معناست؛ زیرا قابل آزمون تجربی نیست. طبق این دیدگاه، گزاره‌های اخلاقی، متافیزیکی، زیبایی‌شناسی و هرآنچه علوم طبیعی نباشد، بی‌معنا شمرده می‌شود. البته از نظر ویتگنشتاین در دیدگاه متقدم، این نوع از گزاره‌ها مهمل و یاوه نیستند، بلکه معنای معرفت‌بخشی ندارند (موسوی کریمی، ۱۴۰۰: ۷۱). این بدان معناست که خبری در عالم واقع به ما نمی‌دهند. از دیدگاه ویتگنشتاین متقدم زبان متعارف گمراه‌کننده است.

گزاره: صندلی سفید است.

گزاره: تأخیر آمدن او نگران‌کننده است.

هر جمله از موضوع و محمول تشکیل می‌شود و محمول همیشه موضوع را شرح می‌دهد. طبق نظر ویتگنشتاین متقدم، گزاره اول معنادار است؛ زیرا می‌توان گفت صندلی‌هایی وجود دارند و در مورد هر یک از آن‌ها که مناسب باشد، می‌توانیم تصدیق کنیم که سفید است، اما نمی‌توان گفت تأخیرهایی وجود دارد!^۲

- نظریه ویتگنشتاین متأخر

گزاره‌ها: خدا را شکر، بس کن!

۱. «روی» و «نشست» به‌تنهایی قابل آزمون تجربی نیستند، اما چون در قالب گزاره‌ای آمده‌اند که طبق این نظریه قابل آزمودن است، معنادار به حساب می‌آیند.

۲. لازم به ذکر است که نقدهایی بر نظریه ویتگنشتاین متقدم گرفته شده که هدف این پژوهش نیست.

اگر این گزاره‌ها را با نظریه ویتگنشتاین متقدم بررسی کنیم، بی‌معنا خواهد بود، اما او نقدی بر نظر خود نوشت و گزاره فوق را معنادار دانست. طبق این نظریه، کاربران زبان‌اند که معنا را برای زبان تعریف می‌کنند. آنگاه که می‌گوییم «خدا را شکر» لفظی را می‌گوییم که کاربران یک زبان در موقعیت مخصوص آن را به کار برده، از آن افاده معنا می‌کنند.

ویتگنشتاین برای کاربرد زبان از تمثیل بنا استفاده می‌کند (Wittgenstein, 1953: 2): یک بنا و کارگرش فقط از چهار نوع آجر استفاده می‌کنند. آن هنگام که بنا می‌گوید: «تخت»! کارگر آجر مخصوص را به او می‌دهد. این مطلب که «تخت» به آجر ارجاع مستقیم دارد و با آزمون تجربی قابل آزمایش است، صحیح است. کلمه «تخت» معانی زیادی دارد، اما در این بازی زبانی مخصوص می‌دانیم که همان آجر است.

- نظریه فارابی

گزاره: شیر در جنگل است.

در فلسفه زبان فارابی این گزاره به دو قسمت الفاظ مفرد و الفاظ مرکب تقسیم می‌شود: لفظ مفرد: شیر، جنگل؛ لفظ مرکب: شیر در جنگل است. گزاره فوق از دیدگاه فارابی معنادار است؛ زیرا قابل اشاره است و نیز قراردادی است. او بر این باور بود که اصل معنا را کاربران آن وضع می‌کنند؛ پس شیر و جنگل هر دو لفظی‌اند که برای ذات اشیاء طبیعی خارج از ذهن وضع شده‌اند.

گزاره: خدا رحیم است.

این گزاره نیز از نظر فارابی معنادار است؛ زیرا با معقولات موجود در نفس انسان هم‌خوانی دارد. در جدول زیر در نگاهی کلی معناداری گزاره‌ها در دیدگاه ویتگنشتاین و فارابی تطبیق داده شده است.

گزاره	نظریه	ویتگنشتاین متقدم	ویتگنشتاین متأخر	فارابی
گره روی قالیچه نشست		معنادار (قابل آزمون تجربی)	معنادار (کاربرد برای اهل زبان)	معنادار (موجودیت با ذات خارجی)
بخشش نیک است		بی‌معنا (غیرقابل آزمون تجربی)	معنادار (کاربرد برای اهل زبان)	معنادار (هم‌سو با ذات نفس)

جدول شماره ۱. تطبیق گزاره‌ها



تحلیل تطبیقی آرای ویتگنشتاین و فارابی دربارهٔ زبان و معنا

در جدول شماره ۱ می‌بینیم که تعریف معنا در نزد فارابی با ویتگنشتاین متأخر هم‌سوست؛ البته وجود خارجی یک شیء نزد فارابی دال بر معناداری آن است، اما آزمودن نزد وی جایی ندارد. همچنین ویتگنشتاین در آخر اهل زبان را معیار معناداری می‌داند و آنچه نزد کاربران با معنا باشد، نزد او معنادار است.

به‌طور کلی، گزاره‌ای معنادار است که نه تنها الفاظ مفرد آن دارای معنا باشند، بلکه چینش منطقی نیز بین آن‌ها برقرار باشد؛ در غیر این صورت بی معنا خواهد بود. به همین علت در آموزش زبان معنا را بررسی و به‌صورت معنامحور تدریس می‌کنند (مهرانی راد و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۹۳).

گزاره ۱: هخم نحج کمن بتح.

گزاره ۲: خورشید بازار دیروز از خریدم.

گزاره ۳: دیروز از بازار خورشید خریدم.

گزاره ۴: دیروز از بازار لباس خریدم.

گزاره ۱ بی‌معناست؛ زیرا با آنکه در قالب لفظ آمده و منطوق است، آوایی بی‌نظم به حساب می‌آید که هیچ کدام بر معقولی خارجی یا نفسی ارجاع ندارند. گزاره ۲ با آنکه هر کدام از الفاظ مفرد آن دارای معنا هستند (چه خارجی، چه نفسی) بی‌معناست؛ زیرا از چینش منطقی برخوردار نیستند.^۱ گزاره ۳ بی‌معناست؛ زیرا با وجود معناداری الفاظ مفرد و ساختار صحیح منطقی، مطابقت واقع با جهان هستی ندارد. گزاره ۴ لفظ مرکب معنادار است؛ زیرا نه تنها هر یک از الفاظ مفرد آن معنادار است، بلکه لفظ مرکب آن نیز مطابق با جهان هستی است و ساختار صحیح منطقی نیز دارد.

۶. نتیجه

ویتگنشتاین و فارابی هر دو بر اصالت زبان در فلسفه پایبند بودند. فارابی می‌گوید اولین وظیفه فلسفه ابهام‌زدایی از زبان است و ویتگنشتاین نیز معتقد است کار اصلی فیلسوف بیرون کشیدن معانی از زبان است. فارابی رابطه معانی با الفاظ را به دو صورت تقسیم کرد که با دو فلسفه ویتگنشتاین همخوانی دارد: اول اینکه او معانی الفاظ را فقط در قالب اشاره می‌داند، همان‌طور که نظریه تصویر ویتگنشتاین به ما می‌گوید و دوم اینکه معانی را در قالب الفاظ معقولات و مدرکات می‌داند که با ویتگنشتاین متأخر و نظریه کاربرد معانی هم‌سوست. همچنین هر دوی آن‌ها بر این باور بودند که معقولات و افکار انسان به‌نوعی با جهان خارج از ذهن ارتباط دارد. به‌صورت کلی، فارابی برای معنا ارزش قائل است و از نظر او معانی گزاره‌ها در عالم وجود دارد، اما ویتگنشتاین متقدم برخی گزاره‌ها، مانند گزاره‌های دینی، را

۱. چینش‌های منطقی همان ساختارهای نحوی در هر زبانی است.

بی معنا و حاصل دیدگاه بشر می دانست. ویتگنشتاین نیز برای دستور زبان به عنوان علمی عملی ارزشی قائل نبود و آن را فقط تابع معنی می دانست، اما فارابی دستور زبان را هم سو با منطقی می دانست که رابطه آن با منطق عموم و خصوص من وجه است؛ طوری که هر منطقی به دستور زبان برای بیان نظرات معنادار خود احتیاج دارد.



منابع

۱. آلتون، ویلیام پین (۱۳۹۹)، فلسفه زبان، ترجمه عباسعلی رضایی، تهران: دانشگاه تهران.
۲. ارینگتون، رابرت. آل (۱۳۹۶)، لودویگ ویتگنشتاین: پژوهش‌های فلسفی، ترجمه حسن عرب، تهران: زندگی روزانه.
۳. انیس، ابراهیم و دیگران (۱۳۹۲)، معجم الوسیط، ج ۲، ترجمه محمد بندر ریگی، تهران: اسلامی.
۴. چامسکی، نوام (۱۳۷۴)، ساخت‌های نحوی، ترجمه احمد سمیعی، تهران: خوارزمی.
۵. حمیده، مصطفی (۱۳۹۴)، نظام جمله در زبان عربی، ترجمه عدنان طهماسبی و دیگران، تهران: جهاد دانشگاهی.
۶. خزعلی، انیسه و فاطمه شیرزاده (۱۳۹۱)، «رابطه نحو عربی و معنی‌شناسی (با عنایت به مسئله اعراب و با توجه ویژه به اعراب رفع)»، زبان‌پژوهی، ش ۶: ۱-۲۲.
۷. دباغ، سروش (۱۳۹۳)، سکوت و معنا؛ جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۸. دهخدا علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، ج ۱۴، تهران: دانشگاه تهران.
۹. زرگر، نرگس (۱۳۹۸)، «بررسی ماهیت زبان در فلسفه زبانی فارابی»، فلسفه، ش ۱: ۱۲۱-۱۴۰.
۱۰. زندیه، عطیه (۱۳۸۶)، دین و باورهای دینی در اندیشه ویتگنشتاین، تهران: نگاه معاصر.
۱۱. شریفی، شهلا و لیلا عرفانیان قنسولی (۱۳۹۱)، «رابطه صورت و معنا در انواع مختلف واژه و بررسی احتمال حدس معنای واژه مرکب و اشتقاقی در فرایند ترجمه»، پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، دوره ۲، ش ۱: ۲۳-۳۹.
۱۲. صفوی، کورش (۱۳۹۹)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر.
۱۳. غروی، آمنه (۱۳۸۵)، «ویتگنشتاین و نظریه معنا»، برهان و عرفان، ش ۸: ۱۱۷-۱۴۲.
۱۴. فارابی، ابونصر (۱۳۸۹)، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. _____ (۱۹۶۰م)، شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة، بیروت: المكتبة کاتولیکية.
۱۶. _____ (۱۹۸۶م)، کتاب الحروف، مقدمه و تحقیق محسن مهدی، بیروت: دار الشرق.
۱۷. فهمی زیدان، محمود (۱۳۹۸)، مقدمه‌ای بر فلسفه زبان، ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم و فریده فاتحی علیشاه، تهران: امید صبا.
۱۸. گرینلینگ، ای.سی (۱۳۹۴)، ویتگنشتاین، ترجمه ابوالفضل حقیری، تهران: بصیرت.
۱۹. لایکن، ویلیام (۱۳۹۹)، فلسفه زبان مدخلی معاصر، ترجمه مهدی اخوان و مهدی رزاقی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. مختاری، محمدحسین (۱۳۹۷)، هرمنوتیک زبان و معنا، تهران: سمت.
۲۱. موسوی کریمی، میرسعید (۱۴۰۰)، درآمدی بر فلسفه زبان و زبان دین، قم: دانشگاه مفید.

۲۲. مهدوی نژاد، محمدحسین و دیگران (۱۳۹۴)، «ارتباط زبان و معنا در سنت فلسفه تحلیلی با تأکید بر آرای ویتگنشتاین»، پژوهش‌های فلسفی، ش ۱۶: ۱۳۶-۲۱۶.

۲۳. مهرانی راد، مهدی و دیگران (۱۳۹۷)، «تأثیر آموزش زبان معنایم‌محور، صورت‌محور با ترجمه و صورت‌محور بدون ترجمه بر فراگیری واژگان»، پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، دوره ۸، ش ۲: ۳۸۹-۴۱۱.

24. Black, D (2008), *Al-Farabi, history of Islamic Philosophy*, Edited by Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leman, London and New York: Routledge, Taylor & Francis Group, Vol 1.
25. Carnap, R (1959), "The Elimination of Metaphysics Through Logical Analysis of Language", In A.J. Ayer (ed), *Logical positivism*, New York: Free press pp 60-81, translated by Arthur Pap; First published as "Überwindung der Metaphysik durch Logische Analyse der sprache" in *Erkenntnis*, Vol. 2 (1932).
26. Harris, J (2002), *Analytic philosophy of Religion*, Handbook of contemporary philosophy of Religion, Volum3, London: Kluwer Academic publishers.
27. Malcolm, N (1958), *Ludwig Wittgenstein*, A Memoir, Oxford: oxford university press.
28. Schlick, M (1996), *Positivism and Realism*. In R, Boyd, Philip Gasper, J. D. Trout (eds), the philosophy of science, translated by peter heath, Cambridge: MIT press; first published as "Positivism and Realism" in: *Erkenntnis*, 3, 1932.
29. Versteegh, K. (2005), *The relationship between speech and thought: Al Farabi on language*, Landmarks in Linguistic Thought III (the Arabic linguistic tradition), London and New York: Routledge: 57-65.
30. Wittgenstein, L (1953), *Philosophical Investigations*, Trans. G.E.M. Anscombe, Oxford: Basil Blackwell.
31. — (1961), *Tractatus Logico-Philosophicus* (TLP), Translated by D.F Pears and B.F McGuinness, London: Routledge & Kegan paul.
32. — (1953), *Philosophical Investigation*(PI), tr. G.E. M Anscombe (3rd ed), Oxford: Blackwell.